



# ساواک می گفت شریعتی شاخه دانشگاهی خمینی است



حیدر رحیمپور  
ترجمه

دکتر علمی شریعتی دو سال از من کوچکتر بود و از آنجا که من از ریزه خواران مسافره علمی پدرش بودم، گاهی او را می‌دیدم. وی در پابلان کودکی و نوجوانی اش همیشه افسرده و در خود فرو رفته بود، بعدها که بزرگ شدم و با استاد به گفت‌وگو می‌نشستم، آن گاه که از استاد، مشکلات خانوادگی حضرتش را در روزگار نوجوانی دکتر شنیدم، دریافتیم که افسردگی او ناشی از مشکلات خانوادگی محروم بوده و نیز از بی‌توجهی و بی‌تفاوتی روشنفکر نمایان بر توقع اطراف و ستم‌هایی که توده‌های حاکم بر وزارت فرهنگ بر حضرتش روا می‌داشتند. استاد می‌گفت از سال ۲۰ تا ۲۷ معنی دوران نوجوانی دکتر که سخت با توده‌های‌ها درگیر می‌بودم، از سفرهای بی‌روتی که جلوی فرزندم بپوش می‌کردم، بسیار شرمند بودم زیرا توده‌های‌ها به من می‌گفتند اگر با ما همسنگری کنی، تو را رئیس فرهنگ می‌کنیم و چون نمی‌کردم، اسان مرا از هر گونه مزایای دیگر محروم می‌ساختند و معجز بودم به حقوق معنی‌ناکم قناعت کنم. متأسفانه در چنین دورانی، علمی نوجوان به تعذبه مناسب و هم به پوشش و وسائلی نیاز داشت که بتواند غرور جوانی‌اش را خنثی کند و سرانجام دین بگری میسر نبود. با همه این‌ها نمی‌دانم چگونه باید خدا را سپاسگزار باشم که دکتر با آن همه تبلیغات سوء، مارکسیست‌ها و آن همه محرومیت، توانست از عقده‌هایش به شکل مثنوی پیرامون‌داری کند. به یاد دارم او تر هنگام مخصوصاً به جای آن که در بوفالو ناپلری‌ها و فقر، عکس‌العمل‌های معمولی داشته باشد، همیشه چون فیلسوفی در گوشه‌های می‌نشست و مطالعه می‌کرد و می‌اندیشید. اتان من رو به روی اتاقی بود که او برای خود برگزیده بود و من هرشب چراغش را تا نیمه‌شب روشن و او را مشغول مطالعه می‌دیدم. با این که علی یک چشمش مشکل داشت و پزشک سفارش کرده بود نباید از چشمش زیاد کار بکشد، روزی به او گفتم، علی چرا با چنین چشمی تا

نیمه‌شب مطالعه می‌کنی؟ از امشب باید سه ساعت بعد از غروب بخوابی، و او که سخت در پی جلب رضایت من بود، برای رفع این مشکل چاره‌های اندیشید ساعت ۹ چراغ را خاموش می‌کرد و پرده سیاهی را روی پنجره باطنی می‌کشید و پس از آن به بیرون می‌آمد و چیزی می‌گرفت که از جایی روشنائی دیده نشود و سپس به مطالعه می‌نشست. من پس از چندی این حقیقت را کشف کردم. دکتر هر عقده را پلی برای جهش برمی‌گزید و تا آن جا پل‌های مطالعه و تحصیلانش ادامه داد که در آغاز جوانی، معلم شد و پول ته جیبی داشت و دیگر قسمی نداشت و به تحصیلاتش ادامه می‌داد تا به دانشگاه رفت و از دانشگاه با رتبه ممتازی، اجازه اعزام به خارج و تحصیلات بالا را دریافت کرد.

این‌ها همه، سخنان استاد بود و من که نوران‌پوری را می‌پاییدم تا هنگام سانس به حصار این را حس می‌کردم که از کثرتی‌ها و مریضان پدرش دل خوشی ندارد کمتر هم به کلاس می‌آمد بلکه دیناری اتان را رویشی و انانی بورژوازی می‌پوشانست، گرچه نه لیرالیم‌اندیش بود و نه کمونیسم‌اندیش. لیکن به‌کمال از دیدن آن کاتب‌کار متغیر بود و از همه دوری می‌جست تا به خارج رفت و عجیب این که دیگران، مسلمان به خارج می‌روند و کافر برمی‌گردند ولی او لایق به خارج رفت و مسلمان متمهیدی برگشت.

روزی برای حال بررسی خدمت استاد رسیدم و حضرتش با شگفتی فرمودند: حیدر آقا نمی‌دانی چه تحولی در روحه علی پیدا شده کسی که حاضر نبود حتی یک صفحه از کتاب‌های مرا بخواند، امک مرتب از من کتاب می‌خواست و مطالب می‌برد، که شگفت‌زده‌ام کرده و با ولی از من پرسش‌های سؤالاتی را می‌خواست که حیران می‌مانم.

بعدها دانستم که این همه نیاز از آن جا بعسر رفتن آمده بود که دستم به کار خطوناک کتاب اسلام‌شناسی زده بود، در چنین شرایطی و با چنان مضاعف علمی به نوشتن کتاب اسلام‌شناسی پرداخته بود و متأسفانه برخی بعداً نقل قول از مذاهب دیگر، به‌جای ارشاد او و اصلاح کنش، آن چنان همین بکنه‌های ضعف را پراهنی خونین و پرچم مخالفت با او برگزیدند و به جنکش آمدند که دستگاه دولتی و مارکسیست‌ها و لیبرال‌ها و به‌خصوص مجاهدین خلق انقلابی، هرچه

بخواهی از ایجاد چنین اختلافی بهره گرفتند ولی این‌ها درد نبود، زیرا دشمنان از دو جهت به او حمله می‌کردند، گروهی می‌گفتند چرا این‌ها را نوشتن‌های و گروه دیگر، همان‌ها را که مکتبی نبود، بر پایه نوشتار و امضای دکتر حجت می‌دانستند و بر اصل‌ها می‌تاختند و اصل‌ها را ولاد به عیاره با او می‌گردند. این‌جا بود که اصیلی چون شهید مطهری هم احساس وظیفه کرد و وارد ماجرا شد لیکن در پس پرده، چنین حرکتی از یک جهت مفید بود، زیرا مطهری می‌توانست به وسعت، وارد مباحث مبارزه با التقاطی‌ها شود و همه را یکپاره و از طرفی دیگر زبان‌یار، زیرا در میان مؤمنان و اصل‌ها، شکاف ایجاد می‌شد. لیکن از نظر من بر پایه رمز «اختلاف امتی رحمة» چنین اختلافی برای شریعتی و مطهری فرصت‌هایی را آفرید که هر یک حرف‌هایش را زود که به‌جز دوران اختلاف، امکان نداشت و در پابلان، این ماجرا را نقل می‌کنم.

حالا این پرسش که مشکل دکتر شریعتی با روحانیت چه بود؟ و چرا عده‌ای از روحانیان عاریه او موضع گرفتند؟ اگر فرض این است که دکتر با روحانیت در تضاد نبوده، حتماً پسر آن عده را بیامرزند که بسرا او موضع نگرفتند ولی حقیقت این است که دکتر نه تنها علیه روحانیت موضع نگرفت و چنین تقابلی از ناحیه ساواک و منافقین بوده است، بلکه دفاعی را که او از روحانیت کرده، دیگری نکرده است. او می‌نویسد هرگز پای خبیثانه‌های امضای اخوندی دیده نشده و به عکس پای همه خبیثانه‌ها به دین و کشور و مردم راه روشن‌فکران امضا

کردند اضافه بر این، آیا تا آن روز به‌جز امام کس دیگری هم درباره حکومت بر پایه امت خطی نوشته است؟ اما چرا برخی برابرش موضع گرفتند؟ باید دانست تا به امروز، بشری نبوده که همه انسان‌ها با وی مخالف یا موافق باشند. مهم این است که بدانیم دلیل موافقت‌ها یا مخالفت‌ها چیست و مخالفان و موافقان چه کسانی هستند؟ اگر یک طرف پیامبر یا معصومی یا ولی‌ای چون خمینی و خامنه‌ای باشند همه مخالفان، فلسفه و فلسفه و مخالفت‌ها، باطلند و به ناحق و به عکس چنان که مستکبری چه از طایفه زر چه زور چه تزویر، مخالفت با او به حق است، چه همه فاسطی و ناگنین و مارقین، ناحق هستند لیکن اگر طرف مخالفت‌ها با موافقت‌ها به دلیل‌های گوناگون و مخالفت و موافقت برخی بر پایه احساس و برخی بر پایه تعصب باشد، اختلاف‌ها افتخارناپذیر است و اگر آن فتنه به دست پیشوایی کنترل و نسیم شود، فتنه خفوش خواهد شد و با این شرح روی هر گونه موافقت و مخالفتی و حرکت اجارها نباید حساب کرد. زیرا بسیاری آن چنان که در کودانی ۲۸ مرداد دیدیم، در لحظه‌ای وارد آشوبگر بر می‌شوند و لحظه‌ای دیگر فوج فوج وارد دین خدا، لیکن صاحبان زر و زور و تزویر این چنین نیستند که به‌سادگی به صب‌حق بیبندند چه در زمستان، زر را از هر چیزی گرامی‌تر می‌دانند و زورمندان تا آخرین لحظه حالت می‌گویند «انتر و لانتر» و تزویر و تقابل هم هر لحظه بجزیره عوض می‌کند و پشت سر دیگری پنهان می‌شود، پس از این توضیح، بحث را خصوصی می‌کنم و سراغ سخن به مخالفت روحانیون و همان





دکتر مهدی موjtهدی

کتابخانه دیجیتال مرکز تحقیقات اسلامی

سازمان مشد مشد ۱۳۷۲ مشد  
۱۳۷۲ در جریان نشر الکترونیکه ادبیات مرثیه ادبیات فارسی

مشهد تاریخ بستر ۱۳۷۲



گروهی می‌برازم که امام فرمود رنجی را که من از تاجر چشیدم از حکومت طاعت نچشیدم، ایمن همیشه چون لنگی به هر حرکت جدید می‌چسبند گروه دیگر صاحب نظرانی‌اند نقطه مقابل این گروه و ارشدشان شهید مطهری بود. سرپرست و درست می‌گویم از جنبه فرهنگی و دین و مذهب‌شناسی، در هر اختلافی بین شهید مطهری و شریعی، حق با مطهری است و دکتر در این مقام چیزی در مقابل مطهری نبود، با همه این‌ها آیا شکل مخالفت‌های شهید مطهری با شریعی مورد قبول همه معتمدان و متدینان و برگزیدگان انقلاب هم بود؟ بگذارید اولین کسی باشم که این حقیقت را آشکار می‌کنم. بزرگان این انقلاب با این‌که بر پیشانی آشکار بود در آن حال، حق با شهید مطهری است، لیکن شیوه مبارزه مطهری را نمی‌پسندیدند خود من در گرماگرم نزاع که دشمن آن چنان می‌نمود که دبستانان و روشنفکران با یکدیگر درگیرند و متدینان متحیر که جانب که را بگیرند از مقام معظله رهبری شنیدم هر دوی اینان بسیاری این انقلاب را می‌باید، دکتر برای جنب طایفه روشنفکر و مطهری برای حفظ چهارچوب دین و اصول این انقلاب و در محضر خصوصی بزرگان، مبارزه با آن تندی شهید مطهری را اصلاح نمی‌دانستند، لیکن خود من اندک اندک به آن جا رسیده بودم که اختلافشان را الطاف غیبیه و برپایه اختلاف انبی رحمة می‌دانستم، چه در غیر این صورت نه شریعی می‌توانست در آن حجم و به آن محکمگی ارتجاع را بگوید و نه مطهری توان آن همه حمله بر کفتر و ارتجاع و انقطاع را داشته زیرا شریعی سبیه کفر را

هم پشوتنه دلش و از آن سو سیاه ارتجاع ناخودآگاه یا کفر و انقطاع می‌چنگید نه با شریعی با همه این‌ها متأسفم که دشمن از سال ۱۳۵۴ به این حقیقت پی برد و برخی از ما هنوز هم نمی‌دانیم که باید چه کرد و هر دور معجور می‌کنیم. چنانچه بیشتر در مقاله‌ای نوشته، دکتر پس از مرخصی از آخرین زمان به منزل ما آمد و فرصتی پدیدشد که چند ساعتی از هر دری صحبت کنیم. او پرسیدم آیا هنوز هم مدافع همه نوشتار هشتی و او پاسخ داد من که تا امروز چیز به درد خوری ننوشتم که از آن‌ها راضی باشم، با ناراضی باشم، کویر یک رمان و آیین جوانی بود و کتاب اسلام‌شناسی یک رساله ناتمامی که منتقدان به لطفشان آن همه مرا بزرگ کردند، دیگر کتاب‌ها هم گفتگوهای جدالی، چه من همیشه مشغول جنگ با ایمن و آن بودم یا با ارتجاع یا با مارکسیست‌ها یا با لیبرال‌ها یا خان‌ها و خاتلن و سپس اهی کشید و گفت اگر خدایم باری کند در آینده کتاب‌های خوبی و به‌خصوص رسانه‌ای در اسلام‌شناسی می‌نویسم و در آن لحظه آن چنان خاموش شد که گویم در جهان ما نیست، از آخرین زندانش پرسیدم، گفت بیشترین کتک‌هایی را که می‌خوردم و بازجوی‌هایی را که می‌دادم در این باره بود که آلمان می‌گفتند جنگ تو با حوزه و مطهری جنگ زرگری بوده و تو مستول شاخه دانشگاهی خمینی هستی که خوب می‌دستی با چه شیوه‌هایی می‌شود دانشجو را رام کرد و اگر عامل خمینی نبود، بیا وزارت فرهنگ را به‌جای خاتم پارسای بهایی بگذار و پاسخ من این بود

چون این آخرین نامه‌ای است که درباره دکتر شریعی می‌نویسم این را هم زمینه می‌کنم، من بر این باورم که شریعی و طالقانی و مطهری را شهیدونیم جهاتی به دست منافقین شهید ساخت

که من حتی نمی‌توانم خانه خود را اتاره کنم، چه رسد به وزارتخانه‌ای، ولی نفس بدانید اگر قبول نمی‌کردم چنانچه با شک می‌سستم، نخست‌وزیر می‌شدم و اگر با آمریکا، در شریعی که امام آفریده است، به یقین آمریکا رئیس جمهوری ایران را به من می‌بخشید و شاید هم مرا هفتی لفظه مسلمان می‌کرد و به همه افکارش دستور می‌داد از من اطاعت کنند و برای مسلمانان هم واتیکان و پاپی می‌آورد. سپس خندید و گفت ولی در آن صورت دیگر علی شریعی نبودم و دانشگاه‌ها چندین سال از سیاست متغیر می‌شدند و در جا می‌زدند و از همین رو پاره که ساواک پس از ناامیدی از لشکر او و آزادی‌اش از زندان او را مقید کرد که دیگر نه سخنرانی کند و نه نوشتاری بنویسد و اجازه دهد ساواک از هر گونه نوشته او در هر جایی که می‌خواهد بهره گیرد و در روزنامه‌ها بخش کند و به همین فتنه ساواک بود که علی مصمم به فرار از کشور شد. خوب است بنا بر دیگر از پاکبازی و سینه‌فراخی او بنویسم. شبی استاد رفقای چندی شام را خلع ما بودند و از علی خواستیم او هم بیاید و او گفت من دختر و پسر دانشجوی فقیری را به عقد هم در آوردم و قرار است شام را با هم بخوریم و آنان را به حمله بفرستیم، ولی سرش را می‌ایم و چون آمد و در مجلس ما حضور یافت، نقد من بر او بالا گرفت که چرا برای علامه مجلسی آن‌ها را نوشی و آخرین پاسخش بیرون از مجلس و هنگام بدرفه این‌که خدا کند ساواک هم به نفهمی نسو بلد، بابا من به علامه‌ای که آن همه خدمت به فرهنگ و مکتب شمیم کرده است، چه کار دارم من به در می‌گویم تا دیوار بشنود، طرف من آخوندهایی هستند که فرهنگ همیشه عدالتخواه مذهب شمیمه را فدای پایداری اساس سلطنت می‌کنند، طرف من آخوندهای درباری امروزه و سپس با سینه سازش گفت مردشوی همه کتاب‌هایم را ببرد برو هر کجا که غلطی می‌بینی اصلاح کن و من به پاسخش گفتم مرا به مسخره نگیر، بابت توی اتاق نشسته، برو می‌خوانی و مرا مسخره کن و صداقتش تا آن جا که

کتاب به محمد رضا حکیمی برای اصلاح کتاب‌هایش و کالت داد و چون این آخرین نامه‌ای است که درباره دکتر شریعی می‌نویسم این را هم زمینه می‌کنم، من بر این باورم که شریعی و طالقانی و مطهری را شهیدونیم جهاتی به دست منافقین شهید ساخت شریعی را از این رو که می‌دانستند اگر به فرانسه برسد و وارد مجمع دانشجوین خارج از کشور شود نظام بنی صبری و قطب‌زاده و دکتر بزندی را بر هم می‌زند و طالقانی را از آن رو که چون معاصین خلق از او خواستند برون سیم‌الانزت حکومت را از امام بگیرد و طالقانی برگشت و چیزی نگفت و فرما در نثار جمعه، مجاهدین خلق را جوجه کمونیست خواند، آنان سفید مرگ پسر را امضا کردند و پس از ملاقات شبیه رهبر شوروی با طالقانی، فرصتی بدست آوردند، چه همیشه شعار می‌تاند طرفدار شوروی و مخالف آمریکا هستند و تروی مطهری پس از پیروزی انقلاب به دو جهت یکی فرهنگ اسلام همه‌جانبه، به‌طور ویژه زیربنای این انقلاب نشود و دیگری بدلیل ترساندن روحانیت شیعه و به خانه‌نشاندن‌شان، چه آنان به گفته دکتر شریعی طایفه علوی را نمی‌شناختند. دکتر به گمان خاموش به خارج گریخت، لیکن صیاد همه‌جا در کمینش بود و در لحظه مناسبی او را کشت. هنگامی که خبر شهیدت دکتر به ما رسید، بلافاصله استاد را از منزلش خارج و به خانه دادم. مدتیش دکتر روحانی بردیم و یکسره طرح می‌ریختیم که چنانچه به ایران نیاید چه دستگاه می‌خواست او را با تبلیغی پس از مرگش، خودی بشناساند و چون ما موفق شدیم مدفن او را سوریه بزنیم، در پی تعزیه و باخیر ساختن استاد بر آمدیم و قرارمان بر این شد که تسلیت‌نامه‌ای در روزنامه‌های بنویسیم (که به نیت پاکش آن چنان تسلیتی باور نکردنی در روزنامه نشر یافت) و آقای خامنه‌ای را برای خبر دادن مرگ پسر به پسر دعوت کردیم و چون آنگاه شمیم آقای خامنه‌ای به چند قدمی منزل رسیدند، تسلیت‌نامه‌ای را که من در روزنامه خراسان نوشته بودم به استاد تقدیم شد، «استاد محمدمتقی شریعی، سوگند به خدا سر اوچی که گرفتید غیبه می‌خورم، شهادت فرزند تاریخ، دکتر علی شریعی را به پدر و پسر و سرنش تبریک عرض می‌کنیم» و همین که خبر را استاد خواند و رهبرمان وارد منزل شد، استاد چون ایشان را دید، عقده‌اش توکید و خطاب به رهبری سرود «علی را گشتند» و رهبر به‌خاطر آرایش ایشان یک بیت شعر عربی در مرتبه حضرت علی اکبر با زبانی فصیح خواندند که به راستی برای استاده تسلیتی بود و از آن پس مرتبه‌خوانی‌ها و شعرخوانی‌ها در مجلس بالا گرفت و هر کس تابه و بوحافی داشت و کسی که از قول من نوشته است آقای خامنه‌ای روضه مفصلی خواند به خطا نقل قول کرده است.

ولا حول ولا قوة الا بالله العظیم